

قراری داد. هر دو که یکی ازین او جز بر قرار و بر وی عینی که عاشق آید  
کجا جگر که در آن دل قرار آید از آن طین التمه اول دلم قرار کرد و کلمه  
بهر شک من تر که صوح در آن جگر منم یا منی در باکی کنار  
موج او را مان. اگر میان دیم در آن باز آید. اگر آنک میان که و منم  
کنی که کلام مراد و حاصل جان منیر او بود که کزت بکادان خلاص بود  
دیگر. چه جزو آن که کشته شد بطلان از دین. نه جو دلم که بلیس لرزشی  
و نه جگر دلم. ز نشنیدن و صفا هست امید آن حافظ. قصا نشنیدن  
یعنی خداوند اول احد و از در این حافظ که محبت سر و برستم نگار باز  
آید. که بنم الم سر و کنی نگار که و کلام سر و کنی نگار در مرشد کرد  
**اصفا** بر سر باز آنجا بنا از آن شادی میکند. عاشق که با از این نظر  
فتره نذا انگیز شادی فتره و ال الم بدندان معنا ستم حصه می در  
بشنود ای کمان که کوی جانان بشنود. ای شو کوزای جانان جمله سنگ  
ساکن می آید که ز ساکنان عدون مراد عشاق قدر. و قدر از چند روزی شکر  
از نادر بیت یافت. بر تاج کون اولری که در صر ز زردن بوز چو در  
دقت ناکر دست خود جلگی حاضر شود که کوی ناکدی باشی طو تر  
جلگوز حاضر او کند. با صدمه از دانه عقل و نیم تاجی از جناب. عقل  
بر جامه و جناب دن بر نیم تاج طو تر عقل ترقی مناسبت در که شرایک  
و کنی ایله در نیم تاج جناب کنوی در که شرایک استند بی اولور  
در شراب مناسبت در که انون عشق الهی مراد در. عقل و دانش میدهد  
ایمن از دین ششور و عقل و علی الم از آنها را نوا این او بوجیه سر  
هر که آن نامم دید جلوا با جانش در نیم. هر که که اول کلجی ناکم ویر

دین عشق

شیرین نام حافظ  
در

تغذیه عقل فی صبح  
حاصل از سر دین عشق

جانجی

جانجی که جلوا با بر منم که عادت در قول فرسه لوطیون کتور نه ای  
قدم و بر دل. و از کوز بوشن و میمان بود در و بر. اگر در وضع  
مستور و میمان اول که کوز و منی وار کتور کوز مراد عشق الهی که صفا  
انجون هر ز جفا و الم جگر رسه معقول اید کنی بشمارد. و در جگر  
کرا و بیشتر و تلخ و کلمه کست و منم. بر در خرد که کیم کز بجی و کمن  
و آجی و در جزی و منم در بر سر شرایک و صفا در آن مراد عشق الهی  
بصفا شخ و در بصراع و او عاطفه سر و افق اطمینان صفا که کوز او  
نور. که گویا بیدش بشوی خانه جفا کتور برید. اگر آن بود که جفا کلمه  
قانه می طرفه ایله کوز مراد کند و منم عشق الهی به اولن طلبی شاد و صفا  
شخ و بر نیم تاج کتور و افق اطمینان در برید و کتور نون امر حاضر در  
و کتور **در اصفا** بنفشه و در منم کتور و خوش نشانی داد.  
بنفشه در ن کیم کله و بری و لطیف بر نشان و بر وی. که تاب من چمان  
طرحه و طلا فی داد. که جمان با کیم با کرم فلانک طرح می و بر وی مراد صفا  
خدا بی استوار بر. دلم جو. بنفشه انرا از نود و دست صفا. که کلمه اسرار  
خوبه می ایله و فضالی. در منم بنفشه و کتور منم بر دست و نشانی  
داد. انک بنفشه منم جلوی و انک معنای منم در دست انک و بر وی نشانی  
دن مراد مرشد در که اسرار الهی منم حصوله و میل و لب در. بنفشه  
و از نود کتور آهلام که طیب. بنفشه کیم سنک در کلمه کلمه در طیب  
نوشایی و لطف و انک نشانی داد. سنک لطفک مو حیا ستم ناکم نشانی  
و بر وی طیب دن مراد مرشد در خطاب خدا بر در. که کتور منم بنفشه  
و ناکر حیا کتور. بنفشه او عزای وی و در منم لیم ایتری. در بر

شیرین نام حافظ

کلمه شش